

محرک تاریخ از دیدگاه علامه طباطبایی

نظریه‌های اجتماعی مستقران مسلمان

(علمی - پژوهشی)

سال سوم / شماره اول: ۱۲۹-۱۱۱

یحیی عبدالهی^۱

طلبه سطح سه حوزه علمیه قم و

دانشجوی دکتری شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب

احمد رهدار

عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

پدیرش ۹۳/۸/۰۱

دریافت ۹۳/۴/۲۶

چکیده

بحث درباره عامل اصلی حرکت در تاریخ، از مهمترین مباحث فلسفه نظری تاریخ است که چگونگی حرکت تاریخ را مورد توجه قرار می‌دهد. بررسی این موضوع از دیدگاه عالمان معاصر شیعی می‌تواند گامی مؤثر برای تبیین رویکرد دینی به این مقوله باشد. هدف پژوهش حاضر، بررسی اندیشه علامه طباطبایی (ره) درباره کیفیت حرکت تاریخ است. علامه طباطبایی (ره) تاریخ را سیر حرکت از وحدت به کثرت و از کثرت به وحدت دانسته است. انسان‌ها برای استخدام یکدیگر تلاش می‌کنند و این گونه به یکدیگر پیوند می‌یابند و جامعه ابتدایی را تشکیل می‌دهند. از آنجایی که خصیصه استخدام، با منفعت‌طلبی شخصی همراه است، موجب پیدایش اختلاف و هرج مرج می‌شود. امکان رفع این اختلاف فقط از سوی عاملی بیرونی، یعنی نبوت وجود دارد. انبیای الهی با شریعت آسمانی، موجب اتحاد و وحدت جوامع و رشد و تکامل آنها به سوی سعادت حقیقی می‌شوند. از این رو، انبیای الهی را می‌توان عامل اصلی حرکت تاریخ محسوب کرد.

کلیدواژه‌ها: استخدام، تکامل جامعه، محرک تاریخ، انبیاء الهی

مقدمه

آموزه‌ها و معارف دینی، تحلیل بدیعی از سیر حرکت تاریخ، عوامل محرک آن و منازل و مواقف تاریخ در اختیار می‌گذارد که انسان را با حقیقت حرکت عالم تحت ربوبیت و الوهیت خداوند متعال آشنا می‌کند. امروزه توجه به این موضوعات و پاسخ به آن‌ها، از طریق دانشی با عنوان «فلسفه تاریخ» انجام می‌شود. «فلسفه تاریخ» از مصطلحات قرن هجدهم میلادی است که نخستین بار ولتر^۱ (۱۶۹۴-۱۷۷۸) فیلسوف فرانسوی بیان کرده است، هر چند پیش از وی، مباحثی از این سنخ در میان آثار برخی اندیشمندان، به ویژه برخی متکلمان مسیحی مشاهده می‌شود. امروزه «فلسفه تاریخ» دارای دو اصطلاح است که به تبع تفاوت در معنای «تاریخ» پدید آمده است: ۱. فلسفه مضاف به تاریخ (تاریخ به مثابه وقایع و رویدادها) که معمولاً «فلسفه نظری تاریخ» یا مادی یا محتوایی تاریخ خوانده می‌شود؛ ۲. فلسفه مضاف به تاریخ (تاریخ به مثابه گزارش از وقایع و حوادث) که معمولاً فلسفه نقادی یا صوری یا تحلیلی تاریخ و یا «فلسفه علم تاریخ» نامیده می‌شود (استنفورد، ۱۳۸۵: ۲). بر این اساس «فلسفه مضاف» در اصطلاح اول (فلسفه نظری تاریخ)، از نوع فلسفه مضاف به یک پدیده یا واقعیت است و «فلسفه مضاف» در اصطلاح دوم (فلسفه علم تاریخ) از نوع فلسفه مضاف به علم است (صادقی علی‌آبادی، ۱۳۸۵).

«فلسفه نظری تاریخ» دانشی است که به الگوی کلان حرکت تاریخ و مراحل و مواقف آن می‌پردازد. تحلیل پیشینه تاریخی، شناخت جایگاه فعلی و تبیین مسیر پیش‌روی جامعه ایمانی، در گرو کاربست فلسفه تاریخی است که مبتنی بر معارف دینی شکل گرفته باشد. از این رو، تبیین نظریه‌های فلسفه تاریخی عالمان دینی به منظور دستیابی به دانشی مدون در این موضوع، از دیدگاه معارف دینی ضروری است. در این میان، بی‌تردید علامه طباطبایی (ره) را می‌توان برجسته‌ترین اندیشمند معاصر دانست که مکتب فکری او از طریق آثار و شاگردانش، در سه دهه پس از انقلاب اسلامی، یکی از مهم‌ترین کانون‌های فکر و اندیشه در مجامع علمی حوزوی بوده است.

بیان مسأله

فیلسوف نظری تاریخ، درصدد کشف قانون و ضوابط حاکم بر «حرکت تاریخ» بوده است و قصد دارد در طی رویدادهای تاریخی، الگو و معنای کلی آن را کشف کند. دستیابی به طرح کلان تاریخ، مبتنی بر پذیرش این موضوع است که تاریخ، سیر واحد و پیوسته‌ای دارد و از نظم و قواعد برخوردار است. زیرا در فرض گسسته دانستن عناصر و قطعات تاریخ از یکدیگر، اساساً سیر تاریخ، امری اعتباری و توجه به الگو و محرك تاریخ، بیهوده خواهد شد.

پژوهش حاضر درصدد بیان این مطلب است که بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی (ره) حرکت تاریخ و عبور از مراحل گوناگون تاریخ، چگونه واقع می‌شود. آیا نظم و قانونی در این حرکت وجود دارد؟ و آیا کشف چنین قانونی برای ما میسر است؟ آیا می‌توان عامل یا عوامل حرکت تاریخ را مبتنی بر معارف دینی معرفی کرد؟ حرکت تاریخ مبتنی بر آن عامل، چگونه واقع می‌شود؟ مسیر حرکت تاریخ، چه منزلگاهها و نقاط عطف برجسته‌ای دارد؟ چه تصویری از پایان حرکت تاریخ در منابع دینی وجود دارد؟

پاسخ به پرسش‌های فوق، مبتنی بر این پیش‌فرض است که سلسله حوادث و رویدادهای تاریخ، مجموعه‌ای نامرتب و بی‌هدف نیست و در ورای این رویدادها، هدف، غایت و طرحی وجود دارد. فلسفه تاریخ، تلاشی برای جستجوی وحدت، معنا و زیرساخت‌های تاریخ است که تحول جوامع از مرحله‌ای به مرحله دیگر را تحلیل و قوانین حاکم بر این تحولات را بیان می‌کند تا به تعبیر شهید مطهری به «راز اصلی تاریخ» دست یابد (مطهری، ۱۳۷۷: ج ۱۰، ۵۴۹).

در یک دسته‌بندی اولیه، می‌توان مباحث مطرح شده در فلسفه تاریخ را ذیل سه عنوان «مبادی، مبانی و مسائل» تنظیم کرد:

«مبادی فلسفه تاریخ»، آن دسته از مباحث پیشینی را شامل می‌شود که تعریف و تبیین فلسفه تاریخ، موضوع، روش، غایت، رسالت، پیشینه و ضرورت این دانش و ارتباط آن با سایر علوم را مورد توجه قرار می‌دهد. این دسته از مباحث - که در حقیقت فلسفه فلسفه تاریخ است - پیش از ورود به علم و به منظور تبیین آن انجام می‌شود.

دسته دیگر از مباحث با عنوان «مبانی فلسفه تاریخ» به مثابه ارکان و اصول محتوایی است که در مسائل علم جاری می‌شود، به گونه‌ای که آثار و لوازم مبانی، در مسائل علم ظهور می‌یابد و با تغییر مبنا، نتایج یک مسأله نیز تغییر می‌کند. «مبنا» در یک نظام مفهومی، همانند خوراک برای موجود زنده است که در مراحل متعددی فرآوری می‌شود و در همه اندام، جریان می‌یابد.

«مسائل فلسفه تاریخ» را می‌توان در سه حوزه «ابتدا و انتهای حرکت تاریخ»، «محرک تاریخ» و «مسیر حرکت تاریخ» طبقه‌بندی کرد. به بیان دیگر، سه پرسش اساسی که هر فلسفه تاریخی عمدتاً پاسخ به آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد، عبارت است از:

۱. آغاز و انجام تاریخ کجاست؟ تاریخ از کجا آغاز شده است و به کجا ختم می‌شود؟
۲. حرکت تاریخ چگونه است؟ محرک و سازوکار حرکت آن چیست؟
۳. مسیر و نقشه حرکت تاریخ چیست؟ تاریخ از چه مسیری حرکت می‌کند و منازل برجسته این حرکت، کدام است؟^۱

بحث درباره «محرک تاریخ» را می‌توان از مهمترین مباحث «فلسفه نظری تاریخ» دانست، به طوری که بیان شده است بدون توجه به آن، بیان نظریه‌ای کامل درباره فلسفه نظری تاریخ، ناممکن است (جعفری، ۱۳۸۷: ۵۸). در بررسی «محرک تاریخ» این پرسش مطرح است که چه عامل یا عواملی و با چه کیفیت و فرایندی در حرکت تاریخ، تأثیر می‌گذارد؟ چه عاملی تاریخ را به جلو سوق می‌دهد و حوادث و وقایع را به وجود می‌آورد؟ در طی تاریخ، فراز و نشیب‌ها و حوادث کوچک و بزرگ بسیاری به وجود می‌آید و عوامل فراوانی در پیشبرد تاریخ، مؤثر است، اما از دیدگاه فلسفه تاریخ، این موارد متکثر، از عوامل کلان و اصلی نشأت می‌گیرد که به صورت‌های گوناگون ظهور می‌یابد.

دستیابی به «عامل حرکت تاریخ» از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) نیازمند تبیین کیفیت «حرکت جوامع» در تاریخ است. بی‌تردید، جوامع مختلف به عنوان مهره‌های حرکت تاریخ، موضوع اصلی حرکت تاریخ است که تحلیل «پیدایش» و «تحولات» آن می‌تواند ما را به سوی شناخت «محرک تاریخ» رهنمون کند.

پیشینه و روش پژوهش

نظریه‌پردازی درباره مسائل اجتماعی و فلسفه تاریخی توسط اندیشمندان و عالمان دینی، عمدتاً پس از انقلاب اسلامی و تحت تأثیر آن یا در مواجهه با فلسفه تاریخ مارکسیستی و با رویکرد انتقادی به آن انجام شده است. علامه طباطبایی (ره) درباره دانش فلسفه تاریخ صحبت نکرده و این اصطلاح را به کار نبرده‌اند، اما در مباحث متعددی، درباره بسیاری از جوانب آن بحث کرده‌اند. از این رو، سعی شده است در پژوهش حاضر، از طریق مطالعات کتابخانه‌ای، نظریه‌های ایشان گردآوری و بازسازی شود و تصویری منسجم از دیدگاه این متفکر ارائه گردد. قبل از ورود به اصل بحث، دو مبنای «جامعه‌شناختی» و «اعتبارات» علامه (ره) که در این موضوع مؤثر است، توضیح داده می‌شود و سپس «عامل اصلی و فرایند حرکت تاریخ» بررسی خواهد شد. استخراج دیدگاه‌های فلسفه تاریخی علامه طباطبایی (ره) در سال‌های اخیر، موضوع برخی مقالات و پایان‌نامه‌ها بوده است که از جمله می‌توان دو مقاله «آغاز و انجام تاریخ/ با نگاه به اندیشه فلسفی - قرآنی علامه طباطبایی» تألیف آقای یزدانی مقدم و «گذری بر اندیشه‌های اجتماعی علامه طباطبایی (ره)» تألیف آقای عیسی جهانگیر را بیان کرد که در پژوهش حاضر، مورد استفاده قرار گرفته است. اما از میان کتاب‌های تألیفی، اثری که در آن به طور مستقل، دیدگاه‌های فلسفه تاریخی ایشان بیان شده باشد، کتاب «فلسفه تاریخ شیعی» از نگارنده پژوهش حاضر است.

مبانی نظریه علامه طباطبایی (ره)

مبانی «جامعه‌شناختی»

بررسی مبانی «جامعه‌شناختی»، پیش از بررسی «محرك تاریخ» ضروری است، زیرا تاریخ اساساً از سیر تغییر و تحول جوامع پدید می‌آید و شناخت ارکان جامعه و سازوکار تحول آن، محور اصلی بحث محرك تاریخ را تشکیل می‌دهد؛ به عبارت دیگر، تاریخ از مجموعه جوامع تشکیل شده است و جوامع مختلف در سیر زمان، مجموعه‌ای واحد را تشکیل داده است و به خانواده‌ای مبدل می‌گردد که هر یک، عضوی از آن خواهند بود. بنابراین، زمانی می‌توانیم درباره فلسفه تاریخ سخن بگوییم که پیش از آن، «جامعه» را دارای هویتی ممتاز از افراد بدانیم. شهید مطهری (ره) نیز فلسفه تاریخ را «قوانین شدن و صیوروت و تحول جامعه‌ها» تعریف کرده است (مطهری، ۱۳۸۹: ج ۴، ۱۰۶).

از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) آنچه مبنای شکل‌گیری جامعه و اجتماع می‌شود، وجود خصلتی ذاتی در وجود انسان، به نام «استخدام» است. بر اساس اصل استخدام، انسان همواره درصدد به کارگیری موجودات دیگر، برای رسیدن به کمال خود است.

«[انسان] باید به هر طریقی که ممکن است به نفع خود و برای بقای حیاتش از موجودات دیگر استفاده کند، و به هر سببی دست بزند، و به همین جهت است که از ماده این عالم شروع کرده، آلات و ادواتی درست می‌کند، تا با آن ادوات در ماده‌های دیگر تصرف کند، کارد و چاقو و اره و تیشه می‌سازد...» (طباطبایی، ۱۳۸۹: ج ۲، ۱۷۶).

بر این اساس، ریشه تصرفات انسان به محیط پیرامون خود، از جمله طبیعت، حیوانات و حتی سایر انسان‌ها، اصل استخدام است، به گونه‌ای که تا حد امکان آن‌ها را در مسیر کمال خود به کار گیرد. به اعتقاد علامه طباطبایی (ره) هنگامی که انسان متوجه اعضا و اندام و ابزارهای طبیعی و بدنی خود شد، استخدام را اعتبار کرد؛ به طوری که اعضا و اندام خود را برای نیل به مقاصد خود به خدمت می‌گیرد، حکم آن را به موجودات پیرامون خود نیز سرایت می‌دهد و آن‌ها را برای دستیابی به مقاصد خود استخدام می‌کند.

از جمله موضوع‌های اصلی در تحلیل جامعه، رابطه نسبت میان «فرد و جامعه» است. اینکه آیا «جامعه» هویتی غیر از افراد دارد؟ و آیا میان این دو هویت، تباین وجود دارد یا نسبتی دیگر برقرار است؟ آیا آثار جامعه، بر ایند کمی افراد است یا آثاری فراتر از آن دارد؟ پرسش‌های فوق از مواردی است که یک نظریه جامعه‌شناختی باید به آن‌ها پاسخ گوید. از دیدگاه علامه طباطبایی (ره)، دیدگاه اسلام درباره رابطه بین فرد و جامعه، بدیع و بی‌سابقه است. این پیوند میان جزء و کل، در کل عالم مشاهده می‌شود؛ به طوری که اجزاء یک خاصیت دارند و مجموع آن‌ها نیز آثاری جدید و فراتر از آثار تک تک اجزاء دارد^۱ (طباطبایی، ۱۳۸۹: ج ۴، ۱۵۱ و ۱۵۲). بر اساس دیدگاه فوق، آثار جدید بیانگر این است که افراد، در مقیاس جامعه به وحدت می‌رسند و یک انسان واحد را تشکیل می‌دهند (همان، ۱۷۰).

اما آیا در ضمن «مجموع» و «کل»، افراد و اجزاء، استقلال خود را از دست می‌دهند؟ یعنی همه اجزاء و افراد با همدیگر ترکیب می‌شوند و یک واحد بسیط را تشکیل می‌دهند؟ عبارات علامه، بیانگر این موضوع است که اولاً وحدت میان افراد در ضمن مجموع، حقیقی است نه اعتباری؛ یعنی این گونه نیست که افراد صرفاً در کنار هم قرار گیرند و وحدت انضمامی داشته باشند و عنوان «جامعه» را برای مجموع آن‌ها اعتبار کنیم. بلکه در حقیقت میان آن‌ها ترکیب و

پیوند برقرار شده است و افراد در این ترکیب جدید، استقلال هویتی خود را از دست می‌دهند. علامه طباطبایی^(ره) نحوه پیوند افراد جامعه را در مثال اجزای بدن توضیح داده است: «تن انسان، مجموعه‌ای است مرکب از اعضا و قوایی چند که همه به نوعی دست به دست هم داده و وحدتی حقیقی تشکیل داده‌اند که ما آن را انسانیت می‌نامیم، و این وحدت حقیقی باعث می‌شود که تک تک آن اعضا و آن قوا در تحت استقلال مجموع، استقلال خود را از دست داده و در مجموع مستهلک شوند، چشم و گوش و دست و پا و... هر یک عمل خود را انجام بدهد و از عملکرد خود لذت ببرد، اما نه به‌طور استقلال، بلکه لذت بردنش در ضمن لذت بردن انسان باشد.

در این مثال، هر یک از اعضا و قوای مذکور، تلاش می‌کنند که از میان موجودات خارج، به موجودی بپردازند که کل انسان، یعنی انسان واحد می‌خواهد به آن بپردازد. مثلاً دست به کسی احسان می‌کند و به او صدقه می‌دهد که انسان خواسته است به او احسان شود و به کسی سیلی می‌زند که انسان خواسته است او را آزار و اذیت کند... افراد یک جامعه نیز همین حال را دارند» (همان، ۱۶۷).

از دیدگاه علامه طباطبائی^(ره) اسلام یگانه دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را با صراحت اعلام کرده و هیچ شأنی از شئون بشری، مسأله اجتماع را مهمل نگذاشته است (همان، ۱۴۹). ایشان جامعه را دارای هویت و شخصیتی مستقل از افراد دانسته و اصلی‌ترین دلیل و مستند وی، آیات قرآنی است که در آنها برای جامعه، احکام خاصی ذکر شده و داستان و سرنوشت آنان مورد توجه قرار گرفته و حتی بیش از داستان اشخاص، به داستان اقوام توجه شده است. از این رو، می‌توان گفت قرآن کریم با جامعه همچون شخصیت و هویتی ممتاز از افراد، برخورد کرده است (همان، ۱۵۳ و ۱۵۴).

اعتباریات

«اعتباریات» از مبانی اصلی و بااهمیتی است که می‌توان آن را جزء ابداعات علامه (ره) محسوب کرد، هر چند که این دیدگاه را از استاد خود محقق اصفهانی^(ره) الهام گرفته است. این مبنا که از یک دیدگاه، مبنایی معرفت‌شناسی محسوب می‌شود که معانی موجود نزد انسان را به دو نوع تقسیم می‌کند: اول معانی که فی حد نفس‌ها واقع می‌شوند و بر آنها انطباق می‌یابند، به‌نحوی که این موجودات، ذاتاً مطابق این معانی‌اند، مانند زمین، آسمان، ستارگان و غیره، دوم، معانی که

با تعقل و انتزاع قابلیت تطبیق بر خارج می‌یابند، مانند معنای ملک و ریاست، زیرا آنچه حقیقتاً در خارج وجود دارد، انسان است، اما همین انسان با اعتبار انسان، منطبق بر معنای «مالک» و «رئیس» می‌شود. معانی دسته اول را «حقیقی» می‌نامند که به انسان و اعتبارات او ارتباط نمی‌یابد، ولی معانی دسته دوم که «اعتباری» هستند، به توافق و قرارداد اجتماعی وابسته است. این طور نیست که معنای اعتباری، به عالم واقع و خارج ارتباطی نداشته باشد و کاملاً ساخته ذهن بشری باشد، بلکه تقوم این معانی در پیدایش و انطباق، به معنای حقیقی است و بدون وجود معانی و امور حقیقی ساخته نمی‌شوند (طباطبایی، ۱۳۶۶: ج ۲، ۲۳۴).

علامه طباطبایی^(ره) مفاهیم اعتباری را از حیث توقف یا عدم توقف تحقق آن‌ها بر اجتماع، آن‌ها را به دو گروه یعنی «اعتباریات پیش از اجتماع» و «اعتباریات بعد از اجتماع» تقسیم کرده است (همان، ۱۸۷-۱۸۹). «اعتباریات پیش از اجتماع»، اعتباراتی مبتنی بر نیازمندی‌ها و احساسات ثابت انسانی‌اند. علت ثابت این نیازها و احساسات این است که لازمه «نوعیت انسان» و «ساختمان طبیعت انسان» هستند که در طول زمان تغییر نمی‌کند. این قسم از اعتباریات عبارت‌اند از: «وجوب»، «حُسن و قبح» یا خوبی و بدی، «انتخاب سبک‌تر و آسان‌تر»، «اصل استخدام» و «اجتماع» که «عدل اجتماعی» یا اعتبار حسن عدالت و قبح ظلم را به آن دو ملحق می‌کند. اصل «متابعت علم» که ضمن آن، از علم اعتباری یا ظن اطمینانی نیز سخن می‌گوید.

«اعتباریات بعد از اجتماع»، به اعتباراتی اطلاق می‌شود که انسان آن‌ها را در فرض شکل‌گیری اجتماع درست می‌کند تا بتواند آن دسته از افعالی را انجام دهد که به مقتضای روابط اجتماعی، مطلوب او هستند. آنها عبارت‌اند از: «اصل ملک»، «کلام - سخن»، «ریاست و مرئوسیت» و لوازم آن‌ها، «امر و نهی» و «جزاء و مزد» و اعتبارات درباره «تساوی طرفین».

علامه^(ره) در ذیل بحث درباره امر و نهی بیان کرده است که با تأمل روشن خواهد شد که مفاهیم اعتباری و افکار مصنوعی انسانی که همه ادراکات ما را فرا گرفته و به همه افکار ما نفوذ کرده و ریشه دوانیده است، یک سازمان ریاست و مرئوسیت بیش نبوده است و نیروی فعال به جز «اصل استخدام» ندارد (همان، ۲۲۱). در این صورت، در اندیشه علامه طباطبایی^(ره)، همه ادراکات اعتباری برگشت به اصل استخدام خواهد کرد.

بنابراین، بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی^(ره) نظام طبیعت با قرار دادن ساختمان ویژه وجودی برای انسان، او را به گونه‌ای قرار داده است که برای رفع نیازهای خود، به علوم و ادراکات اعتباری رو آورد تا بدین نحو آثار واقعی و حقیقی در خارج ایجاد کند و از این

ساختمان وجودی و کارکرد خاص، طی طریق ویژه انسان در مسیر حرکت تکاملی او مورد توجه بوده است (همان، ۱۶۳-۱۷۱، ۲۲۵).

به عبارت دیگر، «ادراکات اعتباری» ابزاری برای تحقق «اصل استخدام» است. این مبنای علامه^(ه) در تحلیل «پیدایش جامعه» نیز تأثیر می‌گذارد. بر این اساس، انسان در وهله اول، با هدایت طبیعت و تکوین خود، پیوسته از همه سود خود را می‌خواهد، ولی از آنجایی که انسان‌ها همگی در خصلت استخدام، مشترک هستند، در مواجهه با سایر انسان‌ها مجبور به پذیرش استخدام متقابل می‌شوند و به ناچار «اجتماع» را اعتبار می‌کند؛ به عبارت دیگر، هر انسانی، اگر راهی به استخدام یک‌جانبه از هم‌نوعان خود پیدا کند، آن را خواهد پیمود، ولی از آنجایی که این گزینه در همه به طور مشابه موجود است، مجبور به پذیرش استخدام طرفینی و اشتراکی می‌شود و از این رو، «اعتبار اجتماع» می‌کند. پس از تشکیل اجتماع، انسان‌ها برای تأمین سود همه، اعتبار «حسن عدل» می‌کنند و بدین نحو از سودخواهی شخصی به سودخواهی مشترک و عمومی می‌رسند.

«انسان با هدایت طبیعت و تکوین پیوسته از همه سود خود را می‌خواهد (اعتبار استخدام) و برای سود خود، سود همه را می‌خواهد (اعتبار اجتماع) و برای سود همه، عدل اجتماعی را می‌خواهد (اعتبار حسن عدل و قبح ظلم)»^۱ (طباطبایی، ۱۳۶۶: ج ۲، ۲۰۹).

در حقیقت، هنگامی که انسان‌ها با رفتار استخدام‌گونه خود با یکدیگر مواجه می‌شوند، پس از تقابل و تعارض و غلبه قوی بر ضعیف، در وضعیت خاصی، به تعادل می‌رسند و حقوق یکدیگر (حق استخدام) را به رسمیت می‌شناسند و این گونه «عدالت اجتماعی» شکل می‌گیرد؛ بنابراین، عدالت اجتماعی حکمی است که بر پایه اضطراب بشری، حق هم‌نوع خود را می‌پذیرد، زیرا در غیر این صورت، هیچ‌گاه انسان حاضر نمی‌شد دامنه اختیار و آزادی خود را محدود کند، و معنای «مدنی بالطبع» بودن انسان نیز چیزی جز این نیست.

بنابراین، بر اساس اعتباریات، اعتبار اجتماع و زندگی اجتماعی، بر اعتبار استخدام بنا شده است و زندگی اجتماعی به قرارداد ضمنی و عملی منجر می‌شود که همانا از سود، منفعت و مصلحت همگانی و طرفینی برخوردار است. انسان برای نیل به مقاصد خود، از همه آنچه در اطراف اوست، بهره می‌گیرد و آن‌ها را مورد استفاده قرار می‌دهد تا به هدف خود برسد و بدین ترتیب، «جامعه» شکل می‌گیرد.

عامل اصلی و فرایند حرکت تاریخ

پس از مروری بر اندیشه‌های علامه طباطبایی^(ره) در تحلیل «پیدایش جامعه»، برای دستیابی به عنصر «محرک تاریخ»، ضروری است سیر «حرکت تاریخ» از بستر جوامع را مورد توجه قرار دهیم، سپس با تحلیل عامل حرکت آن، به محرک اصلی تاریخ برسیم.

تاریخ در مسیر حرکت از «وحدت» به «اختلاف» و از «اختلاف» به «وحدت»

علامه طباطبایی^(ره) تصویری بدیع از سیر حرکت تاریخ از ابتدا تا انتهای ترسیم می‌کند. بر اساس دیدگاه ایشان، نقطه محوری تحلیل حرکت تاریخ، «وحدت و کثرت» و «انسجام و اختلاف» جوامع بشری است. علامه طباطبایی^(ره) تاریخ زندگی بشر را همراه با شکل‌گیری جامعه و اجتماع می‌داند و جامعه را همزاد انسان تلقی می‌کند. ایشان تاریخ را گواه بر این مطلب می‌دانند که همه امت‌ها که در قرون گذشته یکی پس از دیگری آمده و سپس منقرض شده‌اند، بدون استثناء اجتماع تشکیل داده‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۹: ج ۲، ۱۹۷). اما این سیر حرکت «جوامع» در طول تاریخ یکسان نبوده است، بلکه مانند هر امر انسانی دیگر، با تغییرات فراوان و فراز و نشیب‌های فراوانی همراه بوده و سیری تکاملی را پیموده است:

«اجتماع انسانی مانند سایر خواص روحی انسان و آنچه که مربوط به او است، از روز آغاز پیدایش به صورت کامل تکون نیافته تا کسی خیال کند که اجتماع نمو و تکامل نمی‌پذیرد، نه در کمالات مادی و نه در کمالات معنوی، بلکه اجتماعی شدن انسان نیز مانند سایر امور روحی و ادراکیش، دوش به دوش آن‌ها تکامل پذیرفته، هر چه کمالات مادی و معنوی بیشتر شده، اجتماعش نیز سامان بیشتری به خود گرفته است و مسلماً انتظار نمی‌رود که این یک خصوصیت از میان همه خصوصیات و خواص انسانیت مستثنا باشد... بلکه این خصیصه انسان مانند سایر خصائصش که به نحوی با نیروی علم و اراده او ارتباط دارند، تدریجاً به سوی کمال در حرکت بوده و کم کم در انسان تکامل یافته است» (همان، ج ۴، ۱۴۵).

ایشان دیدگاه رایج غربیان به تقسیم بندی ادوار تاریخ بشریت را نفی کرده و با خرافه

دانستن آن سعی در ارائه سیری قرآنی از تاریخ بشریت دارد. (همان، ج ۱، ۶۴۳)

علامه طباطبایی^(ره) اولین اجتماع را «خانواده» دانسته است. بر این مبنا اولین عاملی که باعث

شده است دو انسان به سوی یکدیگر آیند و از استقلال و انفکاک خارج شوند و با یکدیگر

پیوند برقرار کنند، «نیاز جنسی» است که از طریق «ازدواج» سامان می‌یابد. از این رو، نیاز به جنس مخالف، اولین و قوی‌ترین عامل برای برقراری ارتباط میان انسان‌ها شناخته شده است. «اولین اجتماع و گردهمایی که در بشر پیدا شده است، گردهمایی منزلی از راه ازدواج بوده، چون عامل آن، یک عامل طبیعی بوده است که همان جهاز تناسلی (که زن و مرد هر کدام جهاز تناسلی مخصوص به خود را دارند) است، و این خود قوی‌ترین عامل است برای اینکه بشر را به اجتماع خانوادگی وادار کند، زیرا معلوم است که این دو دستگاه هر یک، بدون دیگری به کار نمی‌افتد، به خلاف مثلاً جهاز هاضمه...» (همان، ج ۴، ۱۴۶).

همان طور که بیان گردید «اصل استخدام» را می‌توان مهم‌ترین و اصلی‌ترین مبنای تحلیلی علامه طباطبایی^(۵) در موضوع پیدایش و تغییرات جامعه دانست. وجود چنین اصلی در رفتار بشریت، پایه شکل‌گیری جامعه و اجتماع قرار می‌گیرد و به دنبال آن، عدالت اجتماعی تحقق می‌یابد. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که نسبت میان پیدایش «خانواده» به عنوان اولین اجتماع و «اصل استخدام» چیست؟ در پاسخ می‌توان گفت قاعدتاً پیوند انسان‌ها برای رفع نیاز جنسی و در نتیجه، تشکیل خانواده، یکی از مصادیق اصل استخدام و اولین از آن است؛ به عبارت دیگر، انسان سعی دارد در اولین ارتباط با هم‌نوع خود، او را برای تشکیل خانواده استخدام کند و به تدریج، از این رهگذر است که استخدام در موضوعات دیگر نیز پدید می‌آید؛ یعنی آدمی، دیگری را به منظور برآورده کردن خواسته‌های خود واسطه قرار می‌دهد و اراده‌اش را بر او تحمیل می‌کند.

از دیدگاه علامه طباطبایی^(۵)، همان طور که اصل استخدام موجب «پیدایش جوامع» گردید، پس از گذر تاریخ، عامل بروز «اختلاف» میان بشریت نیز می‌شود، زیرا تفاوت میان انسان‌ها نسبت به یکدیگر باعث بروز بهره‌کشی‌ها و استعمار می‌شود و این اختلاف طبقاتی، همواره آن اجتماع صالح و عدالت اجتماعی را تهدید می‌کند، زیرا هر فرد قوی می‌خواهد از فرد ضعیف بهره‌کشی کند و بیشتر از آنچه به او می‌دهد، از او بگیرد و حتی از او بیگاری بکشد، بدون اینکه چیزی به او بدهد. در این میان، فرد مغلوب نیز به حکم ضرورت مجبور می‌شود در مقابل ظلم غالب، به حيله و خدعه رو آورد تا روزی به قوت برسد و انتقام ظلم ظالم را به بدترین شیوه بگیرد. بنابراین، بروز اختلاف، سرانجام به هرج و مرج منجر می‌شود و انسانیت انسان را به هلاکت می‌کشاند، یعنی فطرت او را از دستش می‌گیرد و سعادتش را تباه می‌کند.

بر اساس دیدگاه علامه (ره) آیه شریفه «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا...»^۱ بیانگر همین معنا است. همچنین دو آیه شریفه «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّجِمَ رَبُّكَ، وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»^۱ و «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِهِ الْحَقَّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...»^۱ بیانگر این حقیقت هستند. این اختلاف، امری ضروری است و وقوع آن در بین افراد جوامع بشری، حتمی است، زیرا خلقت به دلیل اختلاف مواد، مختلف است، هر چند که همگی بر حسب صورت، انسان‌اند و از این جهت، تا حدی به وحدت افکار و افعال می‌رسند (طباطبایی، ۱۳۸۹: ج ۲، ۱۷۸).

نکته دیگر اینکه، هر چند اصل استخدام، عامل پیدایش اختلاف در میان انسان‌ها شده است، اما این امر، منافاتی با بسیط و ساده بودن جوامع اولیه ندارد (همان، ج ۴، ۱۴۸). آیت‌الله جوادی آملی، از شاگردان علامه (ره) گذار از بساطت اجتماعی به اختلاف را در دوران قبل از اولین پیامبر اولوالعزم، این‌گونه توصیف کرده است:

«مردم پیش از بعثت حضرت نوح (ع) زندگی ساده‌ای داشتند و با بینش بسیط و منش مشترک، امت واحدی بودند که هم در جهان‌بینی هم‌فکر بودند و هم در تشخیص حق و باطل هم‌رأی. اختلافات جزئی را نیز با رهنمود عقل و هدایت پیامبران پس از حضرت آدم (ع) رفع می‌کردند. همراه با پیشرفت علم و صنعت و گسترش روابط اجتماعی، اختلافات علمی و عملی در حوزه‌های فردی، اجتماعی و بهره‌وری از مواهب طبیعی بروز کرد و انظار در تشخیص حق و باطل و مصالح و مفسدات متفاوت شد» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ج ۱۰، ۳۸۰).

البته علامه طباطبائی (ره) همه اختلاف‌های بشری را از این سنخ نمی‌داند؛ ایشان در ذیل آیه «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»^۱ اختلاف میان انسان‌ها را به دو نوع تقسیم می‌کند: نوع اول که از حیث معاش است و میان خود آن‌هاست، به گونه‌ای که یکی ظالم و دیگری مظلوم واقع می‌شود. این نوع اختلاف توسط تشریح دین و بعثت انبیاء و انزال کتب آسمانی رفع می‌شود؛ اما نوع دیگر اختلاف، اختلافی است که بعد از آمدن دین، در خود دین و کتاب پدید می‌آید. قرآن کریم ریشه این اختلاف را در علمای دین نشان می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۸۹: ج ۱۰، ۴۲ و ج ۲، ۱۶۹). بنابراین، نباید تصور شود که ریشه همه اختلاف‌ها به «اصل استخدام» باز می‌گردد، بلکه اساساً اختلاف میان هدایت و ضلالت از قسم دوم است. آیت‌الله جوادی آملی با ممدوح دانستن اختلاف نوع اول، آن را لازمه پیشرفت علم و گسترش روابط معقول اجتماعی و زمینه‌ساز بعثت انبیاء^۴ و

اختلاف پس از نزول وحی دانسته و معلوم شدن حق و صدق را مذموم دانسته‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ج ۱۰، ۳۸۲)

پیدایش اولین جامعه آگاهانه توسط انبیاء^(ع)

همان‌طور که بیان گردید، بشریت از آغاز حیات خود و به اقتضای اصل استخدام، به تشکیل جامعه رو آورده است، اما تشکیل جامعه، بر اساس اقتضای روحیه استخدام انسان بوده است، نه اینکه با شناخت و محاسبه مصالح و مفاسد، آن را انتخاب کرده باشد. پس از وقوع اختلاف و نزاع میان بشریت، ربوبیت خداوند متعال اقتضاء می‌کند که بشر را به سوی کمال و سعادت، هدایت و این‌گونه خلقت ناقص او را کامل کند. زیرا واضح است که این اختلاف و نقیصه از جانب فطرت انسان بوده است و خود این فطرت، نمی‌تواند موجب رفع اختلاف گردد (طباطبایی، ۱۳۸۹: ج ۲، ۱۹۶). اولین توجه بشر به منافع و مصالح اجتماع، زمان بعثت اولین پیامبر الهی بوده است و این خودآگاهی به زندگی اجتماعی، توسط انبیاء الهی انجام شده است؛ به عبارت دیگر، انسان‌ها به وسیله مقام نبوت متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی شدند. این مطلب را از برخی آیات قرآن می‌توان استنباط کرد که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا»^۱. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً، فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ، وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا»^۱. بر اساس دو آیه فوق، انسان در قدیم‌ترین عهدش، امتی واحد، ساده و بی‌اختلاف بوده است، سپس به دلیل غریزه استخدام، در بین افرادش اختلاف پیدا شد و اختلاف نیز به مشاجره و نزاع انجامید. بدین ترتیب، خدای تعالی انبیا را برانگیخت و با آنان کتاب فرستاد تا به وسیله آن کتاب، اختلاف‌ها را رفع کنند و دوباره به وحدت اجتماعی برگردند و این وحدت را به وسیله قوانینی حفظ کنند که تشریح فرموده است (همان، ج ۴: ۱۴۷). علامه طباطبایی^(ره) به طور خاص، نبی اکرم^(ص) را اولین منادی انسان‌ها به اجتماع و خودآگاهی نسبت به آن می‌داند.

«اولین ندایی که از بشر برخاست و برای اولین بار، بشر را دعوت نمود که به امر اجتماع، اعتنا و اهتمام بورزد و آن را از کنج اهمال و تبعیت دیگر حکومت‌ها خارج کند، ندایی بود که شارع اسلام و خاتم انبیا^(ص) سر داد و مردم را دعوت کرد به اینکه آیاتی را که از ناحیه پروردگارش به منظور سعادت زندگی اجتماعی و پاک‌سازی آنان نازل شده پیروی کنند» (همان، ۱۵۰).

هر چند قبل از پیامبر خاتم (ص) سایر پیامبران نیز هر یک منادی اجتماع بوده‌اند و جامعه بشری را به هماهنگی حول توحید دعوت می‌کرده‌اند، اما رسالت نبی اکرم اسلام (ص) در پیدایش امت واحده در مقیاسی برتر و فراگیرتر بوده که از این رو، می‌توان بعثت ایشان را اصلی‌ترین مرحله تکامل تاریخ محسوب کرد.

تکاملی بودن حرکت تاریخ

اگر تاریخ، حرکتی مستمر دارد، آیا حرکت آن، تکاملی است؟ این پرسش از پرسش‌های اصلی فلسفه تاریخ است. مرحوم علامه طباطبایی^(ه) حرکت تاریخ را از بدو پیدایش اجتماع، حرکتی تکاملی و اشتدادی دانسته‌اند.

«اجتماع انسانی مانند سایر خصوصیات روحی‌اش از روز نخست، آن طور کامل نبوده که دیگر صلاحیت برای تکامل و ترقی را نداشته باشد. بلکه اجتماعات انسانی نیز مانند سایر خصوصیات روحی و اداری او، همیشه هم‌دوش تکاملات مادی و معنوی انسان رو به جلو رفته و متکامل شده است؛ و دلیل ندارد که ما خاصه اجتماعی بودن انسان را از میان جمیع حالات و خصوصیات دیگرش مستثنا نموده و آن را از همان نخستین روز پیدایش، کامل و تام بدانیم، بلکه این خاصیت نیز مانند تمام اموری که از دو حالت علم و اراده انسانی منشأ می‌گیرند، دارای تکاملی تدریجی است» (همان، ج ۴: ۱۴۵).

«دین» و «انبیای الهی»^(ع) عامل تکامل تاریخ به سوی صلاح و سعادت

پس از اثبات حرکت تکاملی تاریخ، باید به این پرسش پاسخ داد که علت و عامل تکامل تاریخ چیست؟ بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی^(ه) آنچه عامل اصلی تکامل جوامع است و جامعه انسانی را به سوی کمال و سعادت سوق می‌دهد، «دین» است. پس از پیدایش اختلاف میان انسان‌ها بر اثر خصلت استخدام، یگانه‌عاملی که می‌تواند این اختلاف را رفع کند و آن را به انسجام و هماهنگی در مسیر شکل‌گیری جامعه توحیدی تبدیل کند، دین و انبیاء الهی است. بر این اساس، دین خداوند و انبیاء الهی، محور اتحاد جامعه و یگانه‌عامل تأمین مصلحت و سعادت اجتماع انسانی است. بر اساس آیه «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا، وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى، أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»^۱ رفع اختلاف از بین مردم و ایجاد اتحاد کلمه، فقط و فقط از راه دعوت به اقامه دین و اتحاد در دین واحد

تحقق می‌یابد، پس فقط دین، ضامن مصالح آنان است (همان، ۱۴۷-۱۴۸). علامه طباطبایی^(د) این ادعا را با دو استدلال و تجربه قابل اثبات می‌داند: اول اینکه، دین همواره بشر را به سوی معارف حقیقی و اخلاق فاضله و اعمال نیک دعوت می‌کند و معلوم است که صلاح عالم انسانی نیز در همین سه مورد است. دوم اینکه، اسلام در مدتی کوتاه که در اجتماع مسلمانان حکومت کرد، از منحط‌ترین مردم، صالح‌ترین اجتماع را ساخت، از راه تعلیم و تربیت نفوس آن مردم را اصلاح کرد و آن مردم، دیگران را اصلاح کردند (همان، ج ۲، ۱۹۹). به اعتقاد علامه^(د) هیچ عامل دیگری و هیچ داعی دیگری همچون «دین»، بشر را به داشتن ایمان و اخلاق فاضله و عدالت و صلاح دعوت نکرده است (همان، ۲۲۶).

مسیر حرکت تاریخ و منزلگاه‌های مهم آن

بر اساس مطالب مذکور، علامه طباطبایی^(د) سیر منسجمی از تشکیل جامعه بر محور اصل استخدام تا بعثت انبیاء الهی را تحلیل کردند که می‌توان چکیده آن را در عبارات ایشان مشاهده کرد:

«نوع بشر به حسب طبع، بهره‌کش است، و این بهره‌کشی و استخدام فطری، وی را به تشکیل اجتماع سوق می‌دهد و در عین حال، کار او را به اختلاف و فساد هم می‌کشاند، در نتیجه در همه شئون حیاتش که فطرت و آفرینش برآوردن حوائج، آن شئون را واجب می‌داند، دچار اختلاف می‌شود، و آن حوائج برآورده نمی‌گردد، مگر با قوانینی که حیات اجتماعی او را اصلاح نموده، اختلافاتش را برطرف کند و هدایت انسان به قوانین کذایی، و در نتیجه کمال و سعادتش به یکی از دو طریق ممکن می‌شود.

اول اینکه، او را از راه فطرتش ملهم کند به اینکه چگونه اختلاف را برطرف سازد.

دوم اینکه، از راه دیگری که خارج از فطرت و ذات خود بشر باشد، و چون راه اول کافی نیست، چون گفتیم سبب پیدایش اختلاف خود فطرت بوده، و معنا ندارد که فطرت سبب حل اختلاف شود، ناگزیر باید از راه دوم صورت گیرد، و آن راه عبارت است از تفهیم الهی، و غیر طبیعی، که از آن به نبوت و وحی تعبیر می‌کنیم» (همان، ۱۹۷).

بنابراین، بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی^(د) بعثت انبیاء^(ع) سرفصل‌های اصلی تاریخ را رقم می‌زند و آنان با ارائه قوانین اجتماعی و تشکیل جامعه حول معارف توحیدی، موجب تکامل

جامعه می‌شوند؛ بنابراین جامعه اسلامی، جامعه‌ای واحد است که در طول تاریخ، فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است و همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد.

«مجتمع اسلامی طوری تأسیس شده که در تمامی احوال می‌تواند زنده بماند، چه در آن حال که خودش حاکم باشد و چه در آن حال که محکوم دشمن باشد، چه در آن حال که بر دشمن غالب باشد، و چه در آن حال که مغلوب باشد، چه در آن حال که مقدم باشد و چه در حالی که مؤخر و عقب افتاده باشد، چه در حال ظهور و چه در حال خفا چه در قوت و چه در حال ضعف» (همان، ج ۴، ۱۹۹).

علامه طباطبایی^(زه) نقش انبیای الهی در اصلاح و تکامل جوامع بشری را بی‌بدیل می‌داند و معتقد است هیچ عنصر دیگری در طول تاریخ، چنین سهمی در نیل جامعه به صلاح و سعادت نداشته است. بر این اساس، می‌توان «انبیای الهی»^(ع) را عامل اصلی تکامل تاریخ محسوب کرد. از جمله عواملی که باعث شده است که تعالیم و هدایت‌های انبیاء^(ع) در راستای اصلاح جوامع در طول تاریخ کارساز افتد، هماهنگی آن با فطرت بشری بوده است.

«و این مسأله مسلم است که هر سخن و نظریه‌ای که با فطرت انسانی، سازگار و هماهنگ و از غریزه خود انسان‌ها سرچشمه گرفته باشد و نفوس، منتظر چنین سخن و نظریه‌ای باشند، بین عامه و خاصه مردم انتشار می‌یابد و این سخن، قوی‌ترین سبب و عامل برای یکسان کردن تمایلات متفرقه است و بهتر از هر عامل دیگر، می‌تواند جمعیت‌های متشتت و پراکنده را متحد و یک‌دست کند، به گونه‌ای که قبض و بسط‌ها یکی شود و هیچ عاملی و دشمنی نتواند در برابر آن اتحاد مقاومت کند. این مطلب نیز بدیهی است که نبوت از قدیم‌ترین عهد تاریخ ظهورش، مردم را به سوی عدل می‌خوانده است و از ظلم منع می‌کرده و به سوی بندگی خدا و تسلیم در برابر او تشویق می‌نموده و از پیروی فراعنه طاغی و مستکبرین قدرت طلب نهی می‌کرده است. این دعوت از قرون متمادی، قرن‌ها بعد از قرن دیگر، و در امتی بعد از امت دیگر ادامه داشته است، هر چند که از نظر وسعت و ضیق دعوت در امت‌های مختلف و زمان‌های متفاوت اختلاف داشته است. در این صورت محال است که مثل چنین عاملی قوی، قرن‌های متمادی در بین اجتماعات بشری وجود داشته باشد و در عین حال هیچ اثری از خود به جای نگذارد» (همان، ج ۳، ۲۲۸).

نکته حائز اهمیت دیگر در تکمیل نظریه یادشده، این است که میان انبیای الهی^(ع) اختلاف مقام و تفاضل در درجات وجود دارد، در عین اینکه همه آنان در اصل فضل رسالت، مشترک

هستند (همان، ج ۲، ۴۷۱). تفاضل درجات انبیای الهی^(ع) در طول تاریخ، موجب تکامل جوامع از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر می‌گردد. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که هر چند دین الهی نازل شده بر انبیاء^(ع) نازل است، اما میان آن‌ها به لحاظ اجمال و تفصیل، اختلاف وجود دارد. از این رو، می‌توان گفت قرآن کریم تفصیل‌دهنده مطالبی است که در سایر کتب آسمانی به اجمال بیان شده است (همان، ج ۱۰، ۹۱).

بنابراین، سیر حرکت و تکامل تاریخ را می‌توان بر محور ظهور انبیای صاحب کتاب و شریعت دسته‌بندی کرد: از حضرت نوح^(ع) - یعنی اولین پیامبری که دارای کتاب و شریعت بوده است - شروع شده و بعد از او ابراهیم^(ع) و سپس موسی^(ع) و پس از آن عیسی^(ع) عهده‌دار دعوت مردم به اتحاد و تشکیل جامعه توحیدی بوده‌اند. در قرآن کریم، این مطلب تصریح شده است و تاریخ نیز به آن گواهی می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۵۲-۵۳).

پس از آنکه روزگاری طولانی در مسیری تدریجی، نبوتی پس از نبوت دیگر و شریعتی پس از شریعت دیگر ظهور کرد، این خط سیر نبوت به مرتبه ثبوت رسید و در قرارگاه کامل خود قرار گرفت. زیرا بر اساس آیات کریمه، شریعت اسلامی، کلیات شرایع گذشته را شامل می‌شود و افزون بر آن نیز مطالبی را در بر می‌گیرد. چنان که خدای تعالی می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى»^(۱).

علامه طباطبایی^(ره) در تفسیر آیه «و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^(۱) «کلمه» را به ظهور دعوت اسلامی با نبوت محمد^(ص) و نزول قرآن - که مافوق همه کتب آسمانی است - معنا می‌کنند و می‌فرمایند مراد از «تمامیت کلمه» رسیدن شرایع آسمانی، از مراحل نقص و ناتمامی به مرحله کمال، و مصداقش، دین محمدی است. خدا می‌فرماید: «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^(۱). تمامیت این کلمه الهی به لحاظ صدق این است که آن چنان که گفته شده است، تحقق یابد. همچنین تمامیت آن به لحاظ عدل این است که مواد و اجزای آن، یکنواخت باشد، بدون اینکه تضاد و تناقض را شامل شود (طباطبایی، ۱۳۸۹: ج ۷، ۴۵۴).

بنابراین، ظهور دین خاتم به این معناست که استکمال فردی و اجتماعی بشر به حدی می‌رسد که معارف و شرایع قرآن، او را کافی است و به بیش از آن نیازمند نمی‌شود (همان، ج ۲، ۱۹۸) و این گونه صفحه کتاب ادیان الهی به آخرین برگ خود می‌رسد.

حاکمیت کامل دین بر عالم، در پایان تاریخ

«پایان تاریخ» مقوله‌ای است که امید به آن در نهاد بشریت وجود دارد. همچنان که آن را می‌توان عاملی مشترک میان همه ادیان و ایدئولوژی‌ها دانست و ردپای آن را در همه آثار و اندیشه‌های بشری نیز جستجو کرد. نظریه فلسفه تاریخی نیز باید تصویری واضح و شفاف از مقصد سیر حرکت و هدایت تاریخ ارائه کند. بدون چنین هدفی برای تاریخ، مسیر حرکت تاریخ، نامعلوم است و چیزی جز سردرگمی نخواهد داشت. علامه طباطبایی^(ره) مبتنی بر آیات قرآنی، پایان تاریخ را غلبه و حاکمیت دین بر سراسر جهان دانسته است.

«بحث عمیق در احوال موجودات عالم به اینجا منجر می‌شود که به‌زودی نوع بشر هم به هدف نهائیش (که همان ظهور و غلبه کامل اسلام است) خواهد رسید، یعنی روزی خواهد آمد که اسلام، زمام امور جامعه انسانی را در هر جا که مجتمعی از انسان باشد، به دست خواهد گرفت و گفتیم خدای عز و جل هم طبق این نظریه و رهنمود عقل، وعده‌ای داده و در کتاب عزیزش فرموده: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۱ و نیز فرموده: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ، وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ، وَ لَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي، لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» (طباطبایی، ۱۳۸۹: ج ۴، ۱۵۹).

علامه^(ره) ویژگی سعادت‌طلبی را در انسان، فطری می‌داند که این ویژگی، با حاکمیت دین توحیدی و اسلام محقق می‌شود. زیرا این وعده خداوند است که «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (همان، ج ۴، ۲۰۹). هدفی که کارگاه آفرینش دنبال می‌کند، ناچار دیر یا زود به مرحله تحقق در می‌آید. آن روز، روزی است که دین حق بر همه ادیان و سایر تفکرات غلبه خواهد کرد و اسلام به طور کامل ظهور می‌کند و بر سراسر جهان، حاکم خواهد شد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۴۰-۱۴۱).

منابع

- قرآن کریم
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۵)، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران: سمت.
- امید، مسعود (۱۳۸۸)، *فلسفه اخلاق در ایران معاصر*، تهران: نشر علم.
- اولیایی، منصوره (۱۳۸۹)، *واقعیت اجتماعی و اعتباریات از دیدگاه علامه طباطبایی و جان سرل*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۷)، *تاریخ از دیدگاه امام علی (ع)*، پیام آزادی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، *محقق: سعید بند علی*، ۲۲ جلد، قم: تسنیم.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۱)، *حسن و قبح عقلی یا پایه‌های اخلاق جاویدان*، نگارش علی ربانی گلپایگانی، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- طباطبایی، سیدمحمد حسین (۱۳۸۹)، *ترجمه تفسیر المیزان*، ۲۰ جلد، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ ۳۰.
- _____ (۱۳۸۷)، *روابط اجتماعی در اسلام*، ترجمه محمد جواد حجتی کرمانی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب.
- _____ (۱۳۸۸)، *بررسی‌های اسلامی*، سیدهادی خسروشاهی، ۲ جلد، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۶۶)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، مرتضی مطهری، ۵ جلد، قم: صدرا، چاپ ۴.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، *فلسفه تاریخ*، ۴ جلد، چاپ پنجم، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۷۷)، *یادداشت‌های استاد مطهری*، تهران: صدرا.
- جهانگیر، عیسی (۱۳۸۳)، *گذری بر اندیشه‌های اجتماعی علامه طباطبایی (ره)*، معرفت، ۸۰.
- ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۷۵)، *حسن و قبح افعال از دیدگاه علامه طباطبایی (ره)*، *کیهان اندیشه*، ۶۸.
- صادقی علی آبادی، مسعود (۱۳۸۵)، *دو معنای فلسفه تاریخ، دین و ارتباطات*، ۲۹.
- یزدانی مقدم، احمد رضا (۱۳۸۵)، *آغاز و انجام تاریخ با نگاه به اندیشه فلسفی - قرآنی علامه طباطبایی، پگاه حوزه*، ۱۹۶.